

بنیاد مطالعات ایراد  
Foundation for Iranian Studies

برنامه تاریخ شفاهی

\*\*\*\*\*

صاحبہ شوندہ : خانم نسرین فقیه

صاحبہ کنندة : خانم شیرین سمیعی

پاریس ۱۵ نوامبر ۱۹۸۳

## خلاصه مندرجات مصاحبہ خانم نسرین فقیه

صفحہ

سوابق تحصیلی در ایران و امریکا . گذراندن دوره تاریخ معماری و تمدن اسلام در دانشگاه پل امریکا . اشتغال در سازمان برنامه و برنامه ریزی ساختمان موزه هنر معاصر ایران . وقوع انقلاب اسلامی و خروج مصاحبہ شونده از کشور . محیط خانوادگی و پرورش در خانواده که از طرف مادری به طبقه روحانیت و از جانب پدری به طبقه روشنفکران و علاقه مندان به سوسیالیسم تعلق داشته است . زندگانی در اروپا و امریکا و مسئله تغییر هویت و شخصیت فردی اشخاص برائے زندگی در خارج از محیط خانواده . سرگردانی در ادامه ارزش‌های سنتی و قدیمی و یا ترک آن و قبول ارزش‌های جدید . خاطره تنبیه شدن در مدرسه بخاطر آرایش کردن صورت . مسئله خانواده و ازدواج در ایران .

۱ - ۸

تمایلات مأثوئیستی مصاحبہ شونده . علاقه به کار مثبت . ایدآلیسم و رادیکالیسم ازنظر مصاحبہ شونده . وضع محیط کار در سازمان برنامه . پیروی از یک سیستم رفورمیسم در کار برنامه ریزی . عقیده به کاربرد سیستم خودکفایی و توجه به نیروی بومی محلی و تقویت واحدهای کوچک جا معه روستائی بجای ماکرو اکونومی کشاورزی . بی نتیجه ماندن این عقائد . فکر کم کردن بودجه ارتش و مخالفت شاه با این موضوع و درنتیجه پیدایش روح یاس در مصاحبہ شونده برای خدمت در کشور . قصد مسافرت با امریکا برای تحصیل و ازدواج . جدائی از شوهر و قصد انتخاب همسر دیگر در امریکا . مسائل مربوط به نگاهداری کودک پس از طلاق بین زن و شوهر و مقررات قانون حمایت خانواده در این خصوص .

۸ - ۱۱

شرکت در تنظیم برنامه شهرسازی در شهر اصفهان . علاقه مردم به حفظ سنت‌های محلی در اصفهان . تحول اوضاع اجتماعی ایران در فاصله دوبار با زگشت مصاحبہ شونده به ایران . پیدایش نوعی بی بندو باری اقتصادی و فساد . تفاوت بین ارزش‌های درونی و ارزش‌های ابراز شده در جامعه ایرانی . حل شدن مسئله چادر در ایران قبل از انقلاب و بیرون آمدن آن

الف

۱۱ - ۱۷

ازعنوان یک سنت ایرانی . برداشت مصاحبہ شونده از انقلاب اسلامی . وجود مسائل زیر پرده و مسائل روی پرده ، دروغگویی و هوشیاری در صحفه سازی . شرح یک خاطره از مشاهدات مصاحبہ شونده که در حالی که لباس تنیس در برداشت اورا در اوائل انقلاب برای مراسم نماز دعوت میکردند و تغییر این رویه پس از پیروزی انقلابیون . وجود تصویری از شاه و شهبانو در تمام صحنه های زندگانی جامعه ایرانی و خفچانی که این امر ایجاد میکرد . به مسخره گرفتن خمینی وجودی نگرفتن افکار او از طرف مصاحبہ شونده، در ضمن تمایل درونی به یک انقلاب . برداشت مصاحبہ کننده از مذهب بعنوان یکنونه معنویتی که انسان را از حدود خودش فراتر میبرد و تحقق این معنویت در هنر و نه در مذهب .

۱۷ - ۱۹

در آمدن مصاحبہ شونده در کسوت حجاب اسلامی واستفاده از حجاب بعنوان اسلحه برای مقابله با رژیم ، خوف رژیم از مذهب . احساس خطر از رژیم خمینی پس از خروج شاه از کشور . فقدان روح شادی و سرور در رژیم اسلامی . در آمدن رژیم خمینی بصورت پک مكتب شهید پروردگاری و قادر سیاه برسرگردان و غافلگیر شدن ملت ایران در مقابل این ماجرا .

اعتقاد مصاحبہ شونده به مائوئیسم . عضویت او در کنفرانسیون . جدائی که آخوندها در صف انقلابیون اند اختند و عناصر دیگر را از گروه خودشان طرد کردند . تماس انقلابیون با خبرنگاران خارجی و تصور اشتباہ خبرنگاران براینکه انقلاب از جانب گروههای لائیک جانبداری میشود . موضوع تظاهرات روز زن و حمله حزب الی ها به زنها و کتک زدن آنها . مسئله بی خبری مردم از آینده که در انتظار آنها بود . ضدیت بعضی از زنانی که ادعای لیدری داشتند با نهضت زنان با استناد اینکه : انقلاب یک انقلاب ضد امپریالیستی است و نباید چوب لای چرخ آن گذاشت . گناه این دسته از روشنفکران در تبعیت از راه آخوندها . همکاری ارزشی زنان امریکا و اروپا با نهضت زنان در ایران . اجباری شدن قادر بعنوان اقدامی برای داغان کردن نسل . خاطره روز اجتماع زنان در کاخ دادگستری و نطق هایی که قرار بود بشود و بهم خوردن آن برنامه ها . نقش همان اطاق

صفحه

در برهم زدن برنامه ها و لکه دار کردن نهضت زنان . خاطره از اجتماع چریکهای فدائی خلق در دانشگاه . تخطیه نهضت زنان از طرف چند نفر از همکران همانا طق بعنوان اینکه نهضت مظهری از رژیم سابق است .  
۱۹ - ۲۹

شما هست ایران بعد از انقلاب به یک ماشین گرد گرفته . تاثیرنا مرئی رژیم در تغییر ارزشها و سنت ها و از جمله در رفتار شوهرها نسبت بزنان خسود . مسئله مدهای اجتماعی و تاثیر آن مدها در ماهیت و ذات امور . مدهای اجتماعی ساخته شده برای زنان بوسیله رژیم اسلامی واستفاده کردن رژیم از آنها و آوردن زنانها به صحنه سیاست بعنوان توده و نه بعنوان یک فرد . طرفداری مصاحب شونده از فمی نیسم و جنبه های آموزنده زندگانی زنان . مفهوم ترس در جامعه ایرانی و روح محافظه کاری . رژیم اسلامی و مسئله جدا ساختن زن و مرد از یکدیگر و در آوردن زن بصورت یک موضوعی برای غرائز جنسیت .  
۲۹ - ۳۴

جلوه گر شدن سلطنت و سایه افکنندن روی همه کارها و تجمل پرستی بعنوان علت اصلی انقلاب . وجود احساسات ضد شاه در مردم با وجود اینکه تمام کارهای گذشته بد نبوده است . پیدایش حس خود تخریبی در مردم و از بین بردن آنچه که به مملکت و خود آنها تعلق داشت و نه به شخص و یا رژیم  
۳۴ - ۳۵

سؤال : خانم فقیه میخواستم از شما خواهش کنم که خیلی مختصر از خودتان برای ما بگوئید یعنی بیوگرافی تان ، تحصیلاتتان و مشاغلی که داشتید.

خانم فقیه : اسم من نسرین فقیه ۳۹ ساله، دوره ابتدائی و متوسطه ام را در ایران خواندم، در یک مدرسه فرانسه زبان با اسم ژاندارک . بعد دبیرستان نوربخش دیپلم گرفتم و بعداً " نیز دیپلم معماری گرفتم سال ۶۹ . بعد یکسال در ایران درسازمان برنامه کار کردم دوباره برگشتم امریکا آنجا بمدرسه " یل " ( Yale ) در کانتی کات رفتم آنجا یک دورهٔ تاریخ معماری اسلام و تاریخ تمدن اسلام خواندم، سال ۷۳ به ایران برگشم، دو سال در اصفهان مسؤول طرح جامع و طرح تفصیلی شهر اصفهان و چندین شهر کوچک از استان اصفهان بودم ، که بعداً اگر بخواهید راجع بهمہ این تجربیات میتوانم مفصلتر حرف بزنم .

سؤال : حتماً "

خانم فقیه : بعد از آن بتهران برگشم . دفتر مشاوره معماری خودم را باز کردم با یکی دوتا شریک معمار دیگر و در کنار آن‌ها با همکاری یک اکیپی موزه معاصر هنر ایران را، در واقع میشد گفت که از روز اولش که هنوز ساختمانش هم تمام نشده بود برنامه ریزی شد و بیک جائی رسید در عرض خیلی مدت کوتاهی ، خیلی کوتاهی، دو سه سال . من قسمت معماري آنجارا برنامه ریزی کردم و یک سری کارهایی را شروع کردیم که خوب در سال ۷۹ تمام این پروژه‌ها متوقف شد، تا حدود ۸ ماه بعد از انقلاب هم من سعی کردم باز کار حرفه ایم را در ایران نجات بدhem از تمام غربیل‌ها که میشود اسمش را گذاشت پاکسازی و منزه کردن، گذشتم از انواع گناهانی که هر کس در دوران گذشته شاغل کاری بود و مسئولیتی مجبور بود خودش را منزه بکند، از تمام اینها هم بنحوی از انجاء بالآخره صاف و پاک و اینها درآمدیم ولی خوب جریان ایران طوری شد که در واقع امکان کار برای کسی اصلاً نبود برای هیچکس ، برای کسی که میخواست شروع کند

چه برای ما که از گذشته بودیم و بدرست یا بنادرست منهم مثل هزارها ایرانی دیگر به حال بیک گوشه ای از دنیا اختیارا" یا اجبارا" نمیدانم پناه بردم. شاید یکی از دلایل خیلی ساده اش این است که چون من همیشه در زندگیم کار کردم و پشتوانه مالی دیگری جز کار ندارم تقریبا" مجبور بودم برای ادامه زندگی قابل قبول درجه ای باشم که بتوانم کار بکنم و زندگیم را تامین بکنم اینست که من الان اینجا هستم در پاریس.

سؤال : خانم فقیه ممکن است از محیط خانوادگی تان تعریف کنید در چه محیطی بزرگ شدید در تهران بودید اولا" یا شهرستانها .

خانم فقیه : اگر بخواهم یک ذره دورتر بروم برای اینکه یک تصویر کامل تری از اینکه از کجا آمدم بشما بدهم اینست که اجازه بدھید قدری به تفصیل بگویم .

سؤال : بفرمائید .

خانم فقیه : ما درم از یک خانواده روحانی است در واقع جد مادریم آیت الله کاشانی است .

سؤال : همان آیت الله کاشانی معروف .

خانم فقیه : بله ... چون در تاریخ ایران جای مخصوص خودش را داشته اینست که بدینیست میگوییم اینرا و پدر بزرگم هم هنوز معمم بود تا وقتی که من بچه بودم که دیگر در سالهای پنجاه آمد به تهران به تجارت مشغول شد ولی خوب سنت آخوندی را در واقع توى خانواده من ، خانواده مادری من، خیلی شدید ادامه داشت و هنوز هم هست و اینها . این یک طرف زندگی من بوده که خیلی بیشتر از آنی که ظاهر امر در واقع راجع به نقش زن خلاصه در رنگ دادن به تربیت بچه و سنتها و بچه میشود تصور کرد "ممکنلا" خیلی بیشتر بچه در ایران توى خانواده مادرش بزرگ میشود و از آنها ارزش هایش را میگیرد و از آنها عادت های زندگیش را میگیرد. پدرم از یک سنت کاملا" دیگری میآید بیرون . اینها یکی از طوایف بزرگ

شمال بودند . درواقع چندین دربداری را چندین حادثه تاریخی را پشت سرگذاشتند . از جدش اینها از قفقاز آمدند به نواحی چالوس و آنجا مستقر شدند یکباردر روسیه، تزاری . از اینجا سنت من قدری از عموم و دائی و داشی بزرگ و اینها دارم که اینها همه شان چیز بودند توى فعالیت‌های سوسیالیستی و آن موقع احزابی مثل اجتماعیون ، عامیون ها، خلاصه بنیان گزاران روشنگری بودند در ایران . و پدر خیلی روشنفکر و شاید بمعنی نسل خودش مدرنی من داشتم که زندگی‌مرا خیلی ، در درون یک خانواده مذهبی مثل خانواده مادرم، خیلی انترسان میکرد . پدرم زیاد قدرت اقتصادی آن چنانی که خانواده مادر داشتند اشت ولی قدرت فکریش روی ما بجه ها زیاد بود و در واقع عنصر " رولته" (revolte) که توى من هست اینرا میتوانم بگویم که از او گرفتم . و پدر به معنی سنتی کلمه، بمعنی فرویدین کلمه، پدر بزرگم بود که معمم بود و خلاصه قدرت پدرشاهی و سنت‌ها را حفظ میکرد و اینها . والبته اینهم حالا که گفتم بدنبیست بگوییم که از طرف خانواده پدر، من ضد پهلوی بودن را هم یک جوری از بچگی میتوانم بگویم که کسب کردم . باین اعتبار که رضا شاه میدانید که تمام شمال را بنام خودش ثبت کرد بنام پهلوی ثبت کرد و این طوایف مختلف را کوچ داد به نقاط مختلف ایران و اینها در این جریان خیلی ضعیف شدند فقیر شدند اسم‌های خانوادگی‌شان را عوض کردند با صلاح اسم اصلی خانوادگی ما تنکابنی بود که انواع فا میل‌های مختلف از تویش درآمد . مثل نصیری مثل فقیه مثل هیراد مثل صفاری و پدر من نسلی بود که مجدد" از تبعیدی که رضا شاه کرده بودند بشیراز و به جنوب و اینها برگشته بودند بتهران . خوب آدم درس خوانی بود و در دوره رضا شاه این درس خواندن و باهوش بودن خیلی عامل مهمی بود و یک جوری دوباره خودش به تنها یک نوع آدم خود ساخته ای بود که توانسته بود طبخواند و از اطباء از اولین اطباء ایران بود و از این حرفها . اینهم بنابراین میتوانم بگویم که یک سنت در واقع سنت لاییکم را از طرف پدرم دارم . بعد نمیدانم گم کردم .

سؤال : من پرسیدم که شما توى تهران زندگی میکردید یا در شهرستان .

خانم فقیه : بله ، بعد از این ازدواجی که اینها کردند در ۱۳۲۳ میان در

گلپایگان بدنیا آمد در توی یکی از ماموریت‌های آنوقتها .. که میفرستادند به شهرستانها . البته شناسنامه ام را در تهران گرفتند و آمد تهران و آنجا مستقر شدیم . همیشه بیشتر همین توی خانه در " اکس‌تن دد " (Extended Family) که در خانواده گسترده‌ای، که خانواده مادریم داشته، زندگی میکردند و پدرم میرفت تا مثلًا " من هفت هشت سالم بود هنوز، میرفت خدمت در شهرستانها . ما خانه مان هم اگر برایتان جالب باشد توی خیابان شاهزاده بود از دروازه دولت با آن طرف ، طرف میدان فوریه یک محله، بچکیم آنجا بود که خاطرات خیلی قوی از آنجا دارم بعد آمدیم به خیابان هدایت زندگی کردیم تا موقعی که من دیپلم متوجه میگرفتم . بعد هم خوب درنتیجه بزرگ شدن تهران و آن شهرسازی‌های عظیمی که اتفاق افتاد در ایران در اوایل سالهای شصت، ماهمن مثل اغلب طبقات متوسط و مرفه و بالا ، و من از طبقه بنده زیاد خوش نمی‌اید، پرستشدم به بیانهای شمال تهران که محله‌های شیک مسکونی محسوب میشدند . بعداز آن که به اروپا آمدم و در واقع از آنجا تاریخ از ریشه کنده شدن من و یک مقدار بسیاری همیشه شدن و خلاصه نوکیسه شدن، که همه‌اینها فنومون‌های فرهنگی والبته اقتصادی هستند، شروع شد . این دوره ایست که من آمدم اروپا . و خوب یک نزدیک ۱۴ سال شاید با وقفه اروپا و امریکا بودم .

سؤال : شما قبل از اینکه بیائید اروپا چطور زندگی میکردید توی محیط خانوادگی ... برادر خواهر دارید شما اولاً .

خانم فقیه : بله ، یک خواهر از خودم بزرگتر دارم و یک برادر از خودم کوچکتر دارم .

سؤال : سخت میگرفتند بشما، یا زیاد آزاد بودید، بیرون بروید، بیائید، محیط خانوادگیتان چطور بود . معاشرت‌هایتان، یا شما دبیرستان را تمام کردید آمدید خوب ۱۷، ۱۸ سال تان بود که آمدید بیرون ، تا آنوقت توی ایران چطور زندگی میکردید .

خانم فقیه : محیط دوگانه ای بود ایران از یک طرف یک کارهای برای اعم از

پسر و دختر ، خوب‌بیشتر برای دختر ، یک‌کارهائی خوب بود رسم شده بودکه انجام بشود از طرفی پدر و مادر واقعاً "نمیدانستند" که اینکارها نتایجش در زندگی بچه شان چه می‌شد اینست که رفتارشان دوگانه بود یعنی اگر که من اولین جشن تولدی که گرفتم که پسر دعوت کردم ۱۴ سالم بود، مادرم مثلًا" غذاراً چید ساندویچ‌ها را چید و شمع‌ها را چید و خیلی خوشحال بود که دخترآقای فلانی و پسر آقای فلانی می‌آمدند و اینها هم همه در چهار چوب طبقاتی خیلی محدودی انجام می‌شد دیگر . همه پدر و مادرها هم‌دیگر را می‌شاختند و خیلی خوشحال بودند که دخترشان بزرگ شده و این اتفاق انجام شده بعد ساعت ۱۱ یا زده و نیم که دیدند نه، این رقص‌ادامه دارد و احتمالاً "بچه‌ها یک‌کمی تنگ‌تر میرقصند و نورها کمتر می‌شود و اینها دیگر طاقت‌شان را از دست‌دادند، هیچ وقت این یادم نمی‌رود که بالآخره اولش با خوشی شروع شد و بعد یواش یواش دیگر ماما نام آمد چرا غهارا روش کرد و گفت دیگر حالاً بس است و بداخل‌الاق شد و بچه‌ها را تقریباً "بیرون کرد . زندگی ما همه اش همین‌طوری بود . یعنی پدر و مادرها مدارای آن چنان ارزش‌های قوی سنتی نبودند که مارا به طرزی که خودشان تربیت شده بودند بزرگ‌کنند برای اینکه حس می‌کردند که آن دیگر درست‌نیست و از باب افتاده و جائی در آینده ندارد، از یک‌طرف ارزش‌های دنیاً جدیدرا نمیدانستند چه هست . عمیقاً "از آن خودشان نکرده بودند و این بود که بظواهرش اعتراضی نمی‌کردند، در مینی‌زوب پوشیدن ما ، در "بوی فرنند" گرفتن ما اینها برایشان حتی یک مقدار تازگی داشت . کارهائی بود که دلشان می‌خواست که احتمالاً "خودشان کرده بوده باشند، ولی پایش نمی‌ایستادند . مثلًا" من خیلی بچه شلوغی بودم چندین بار از مدرسه بیرون کردند . خدا بیا مرزد خانم پارسا که واقعاً "چقدر مرگش برای مازنایی‌ایرانی یک‌نوع خجالت داشت . این ... یک‌دفعه من از در مدرسه رفتم تو... شرق خواباند توی گوش من . قبل از اینکه بگویید چرا بعد گفتیم آخر چه شده چرا می‌زنید ، چرا می‌زنید برای اینکه زیرا برویم را برداشته بودم . بعدما ماما خودش اصلاً "خوش‌آمده بود خوب زن ایرانی هم، دختر ایرانی هم پشم آلدتر از بقیه مردم دیگر است دیگر خوش‌آمده بود که من اینکار را کرده بودم ولی وقتی دید که خانم پارسا اینکار را کرده و من را از مدرسه بیرون می‌کند ماما نام هم طرف اورا گرفت . درنتیجه این است که ما خیلی متزلزل بزرگ شدیم . وقتی من می‌گوییم: ما، ببخشید که جمع می‌بندم ولی استنباط من

اینست که من تنها نبودم در این کار . یک متن اجتماعی بود که خوب پدرو ما درهای ما یکی دوسر بفرنگ رفته بودند و خودشان نمیدانم موزیک کلاسیک گوش میکردند، ما ها را همین جوری توی یکنوع سرگردانی ارزش‌های قدیم و جدید یک‌جوری درواقع میخواهم میگویم که ماها ول بزرگ شدیم برای اینکه دادن یک ارزش‌های متناقض امروز، و یک چیز فردا عکش ، در واقع مثل ندادنش است، شاید خیلی هم بدتر است . اینست که من خودم گلیم خودمرا کشیدم بیرون و هنوز هم الان در این سنی که دارم با شما حرف میزنم هر روز در حالت تنظیم کردن سیستم ارزش‌های خودم هستم .

سؤال : شما خودتان تصمیم‌گرفتید خودتان خواستید که بی‌ائید خارج برای ادامه تحصیلاتتان .

خانم فقیه : تقریبا " جزء چیز بود دیگر ، میشد گفت جزو رسوم آن موقع بودکه دیگر بعدا ز دیپلم میگویم باز نمیخواهم بگویم که بیست میلیون ایرانی ، آنوقت جمعیت ایران بیست میلیون بود همه این امکان را داشتند یا این آزادی فکر را که بچه های شانرا بفرستند اروپا ولی تقریبا " دیگر از مدرسه ای که من آمده بودم بیرون و محیط دور و برمن همه می‌آمدند بیرون . دخترها ، البته دخترهای نسل من بلافاصله بعدش عوض شد . می‌آمدند یکی دو سال منشی گری، شورت‌هند و دکوراسیون واينها میخواندند و یک زبانی یادمیگرفتند و " ترین " ( train ) میشدند برای اینکه برگردند شوهر متناسبی بکنندولی خوب دخترهای هم بودند که درس خوان بودند و می‌آمدند که درس بخوانند یک دخترهای محدودی هم بودند از همکلاسی های من خیلی کم که از سنین کوچکتر ازمن می‌آمدند به پانسیون و " پاپ‌لیک اسکول " ( Public school ) ولی خوب من اصولا زندگیم با آنها فرق میکند با وجودیکه خیلی دوست‌های آن طوری دارم من آدمی هستم که دیپلم در ایران گرفتم، سن بلوغم را در ایران گذراندم ، خیلی خیلی توی تحول آدمی که بعدا " شدم این موضوع موثر بوده است .

سؤال : هیچ توی ایران بشما فشار نیاوردند که شوهر بکنید ؟ از طرف خانواده تان ؟

خانم فقیه : نه ... اصلاً .

سؤال : بعد برخوردتان ، اولین تماس‌تان با دنیای خارج چطور بود .

خانم فقیه : بچه که بودم مارا میبردند یکی دوبار تعطیلات عید بیروت . این برای من ، بیرون آن موقع برای من دیگر بهشت بود خاطره ای که از فرنگستان داشتم در واقع این همین یکنوع طبیعت مدیترانه ای بود . هنوز هم برای من اروپا یعنی " پهای زاز " ( paysage ) مدیترانه‌ای . نخل و خرزه‌های و " بوگن ویله‌یه " و یک مقداری دریای آبی و یک مقداری لوكس . عطرچمدانهای چرمی و نمیدانم ، برای من اروپا اینها بودبیشتر از آن چه که بعداً متوجه شدم که خوب یک نوع دیگری از ... بدنبال نگاه کردن و در این جهان موضعی برای خود تعیین کردن واینهاست . در فرنگستان بودن و در فرنگستان بخواهی کسی باشی و یکی از همین آدمهایی که اینجا هستند باشی . بعدش یکی دوسفر هم همین جور باز قبل از اینکه بیایم برای تحصیل ، پاریس آمده بودیم و ایتالیا رفته بودیم و باز همه اش همین گرفتن یک مقدار استنباطات ظاهر . ظاهر نه البته بمعنی بدکلمه ، ظاهر بمعنی تصویر ، تصویری که آدم از یک چیزی که نمی‌شنادمیگیرد . بعدهم که آدم همیشه این شاید زرنگی من بوده یا شاید غریزه بقای من بوده همیشه در فرنگستان چه موقعي که دانشجو بودم و چه الان که میشود گفت در شرایط سختی بعنوان یک مهاجر ایرانی کار میکنم . سختی اش ازمن برآمی خیزد از شرایط خاص ایران بر میخیزد ، همیشه این برگ خارجی بودن را بعنوان یک برگ تدافعی حفظ کردم هیچ وقت نخواستم که صدرصد کسی خیال کند که من امریکائی هستم یا فرانسوی هستم . فکر میکنم این .. مکانیسم دفاعی خوبی است یعنی ازبی استعدادی نیست که من این را انتخاب کردم بلکه از هوشیاری است . دیگر صحبت شما چه بود ؟

سؤال : و بعد شما آمدید اروپا فلورانس گفتید .

خانم فقیه : و نیز بودم

سؤال : ونیز بودید بعد برگشتید ایران یکسال کار کردید دوباره رفتید آمریکا

خانم فقیه : بلی

سؤال : آمدید ایران . محیط کارтан ، چطور شد که ول کردید کارtan را چطور  
شد که دوباره تصمیم گرفتید

خانم فقیه : محیط کارم ... آن موقع که من وارد ایران شدم سال ۶۹ . خداداد  
فرمان نفرماییان رئیس سازمان برنامه بود شخصی بنام آبادیان بود که از  
بانک بین الملل آمده بود ما مور نوشتن برنامه ۵ ساله ای بود که قرار بود بروز  
بمجلس . و من با آقای آبادیان شروع کردم بکار . این آدمی بود درست رفرمیست  
با یک مقدار دید تکنولوژیک ولی با یک انسانیت و خلاصه آن چیز ایرانی را  
داشت یک مستشار خارجی که در عین حال ایرانی بود، اینرا میخواهم بگویم . ما با  
امیدواری بسیاری با یک اکیپ خیلی محدودی روی این برنامه کار کردیم . من  
البته خوب خیلی بچه بودم برای اینکه بگویم تاثیری روی این برنامه داشتم  
ولی میتوانم بگویم که با ایده آلیزم آن سن من میخورد . کسی که تازه از مدرسه  
آمده بود . من توی ایتالیا در بحبوحه بحران های دانشجویی رفته بودم دانشجو  
شده بودم خیلی رادیکالیزه شده بودم مأوثیست قهاری بودم توی جریانات اروپا  
هنوز که هنوز است مأوثیست های معروف و سرشناس همیگر را توی خیابان  
می بینیم می شناسیم . با این حالت با ایران آمده بودم یک نوع محیط خوبی بود  
در سازمان برنامه که شاید اگر این محیط توی سازمان برنامه نبود مثلًا من به  
سازمانهای مبارزات مخفی رفته بودم . هر چند فکر نمیکنم که اصلاً من روانشناسی  
کار مخفی و من اصلاً " روانشناسی " اوپوزیسیون " ندارم . آدمی هستم که همیشه  
دلم میخواهد کار بکنم . یعنی نه اینکه آنها کار نمیکنند ولی نمیدانم چطوری  
بگویم: دلم میخواهد بخشی از کار مثبتی که دارد انجام میشود در یک سیستم هرچقدر  
بد، بروم با آن دلم را خوش کنم . اینست که محیط خوبی بود و بالاخره بعنوان  
اولین تجربه در ایران موفقیت آمیز بود ولی این برنامه اصلاً " شکست خورد یعنی  
شاه بکلی با این پروژه مخالفت کرد حالا از نظر تاریخی کسانی هستند که از من  
دقیق تر میتوانند حرف بزنند . رئیس سازمان برنامه استعفاء کرد . آبادیان

هم از ایران رفت . برای من هم پکیاسی پیش آمد برای اینکه این پروژه اولین چیزش این بود که با بودجه ارتش مخالفت کرد و خوب یک سری برنامه های ما داریم که آن قطب های توسعه که بعدا "درایران تزاصلی کشاورزی شد مخالف بود بر عکس یک دید خیلی ، این اصطلاح ها هم یادم رفته ، در واقع اصطلاح های برنامه ریزی خودکفایی ، تکیه کردن به نیروی بومی ، دخالتندادن دولت در همه امور داینکه روستائیان خودش بتوانند با صنایع کوچک با مکانات کوچک تمام این تزهایی که اصلا" درایران انجام نشده بود شکست خورد و آن رفت و من هم بدنبال یک ماجرا زندگی خصوصی ام که با یک ایرانی که در امریکا تدریس میکرد میخواستم زندگی کنم " آپلای " کردم به " ییل " ( Yale ) و قبول شدم و رفتم در واقع اینطوری شد ..

سؤال : شما ازدواج تا آنوقت نکرده بودید ؟

خانم فقیه : چرا . من یکدفعه در موقعیکه سال اول دانشگاه بودم یک ازدواج کردم با آدمی که بیست سال از خودم بزرگتر بود .

سؤال : ایرانی .

خانم فقیه : بله ، آرشتیکت بود خوب من دانشجوی معما ری بودم " فیگور " خیلی جالبی بود توی ارزش های خانوادگی من بهیچوجه نمیگنجید . به رحیم میتوانم بگویم یک " رولت " ( Revolt ) خیلی با مزه ای کردم . با مزه از این لحظه که رولت ها ( Revolt ) را اگر آدم عاقل باشد نباید بیاورد توی زندگی خصوصی اش ولی خوب بجه تر از این بودم که اینرا ... یک سال طول کشید از او یک بچه دارم که الان ۱۷ سالش است .

سؤال : و بچه را خودتان نگهداشتید وقتی جدا شدید .

خانم فقیه : نه هیچ وقت یک مدتی پیش پدرم و ما درم بود بعدهم پدرش ... خیلی مبارزه کردم برای اینکه نگهدا ری بچه را داشته باشم ولی خوب نداد و خوب در

قانون ایران هم نیست البته و بعدهم حتی آن موقعی هم که دادگاه حمایت خانواده خیلی عمل میکردواینها نخواستم که مرحله را بدادگاه بکشم چون فکر کردم بچه صدمه میخورد .. بچه با پدرش زندگی میکند ولی من می بینم ~~ش~~ تعطیلات واينها حق دیدنش را دارم ..

سؤال : شما آسان توانستید طلاق بگیرید توی آن شرایط

خانم فقیه : خودش خواست برای اينکه من دیگر وجود نداشت ' رفته بودم ، خودش متوجه شد که يك فصلی از زندگی من بوده و حل شده مسئله

سؤال : بعد توی امریکا گفتید که بیکی علاقمند بودید بخاطر اورفتید امریکا اوهم ایرانی بود .

خانم فقیه : بلى ، سه سال زندگی کردیم با هم حالا نمیدانم زندگی خصوصی من تاچه حد میتواند جالب باشد برای اسناد شما ولی خوب شاید آتیتراندیکاتیف ( A titre indicatif ) برای من همان سه سالی بود که من درس میخواندم و اوهم آنجا تدریس میکرد که او دیگر ماند و من برگشتم با ایران .

سؤال : از طرف خانواده تان هیچ فشاری نبود روی شما زندگی خصوصی تان واينها

خانم فقیه : در امریکا نه ولی خوب وقتی تابستان میآمدیم ایران

سؤال : مسئله داشتید

خانم فقیه : بیشتر خانواده او برای اينکه خانواده من همانطورکه خودتان میدانید وقتی زنی طلاق گرفته و يك بچه دارد دیگر پدر و مادر زياد اصرار نمیکنند . بیشتر پدر و مادر او ، برای اينکه او از يك خانواده بازاری بودو اينکه من بچه داشتم وزنی بودم طلاق گرفته خیلی فشار روی او بودکه مبادا اين رابطه با زدواج بيان گردید . ولی من دیگر از مرحله ای از زندگیم نبودم که بتوانم

آنطوری زندگیم را در مسیر یک مرد تغییر بدهم . وچون حتما" میخواستم برگردم ایران و او زندگیش دیگر در امریکا شکل گرفته بود این بود که مسئله ازدواج برای من اصلا" مطرح نبود.

سؤال : بعد که رفتید اصفهان کار بکنید ، شما تنها اصفهان زندگی میکردید و کار میکردید.

خانم فقیه : بلی ، بلی

سؤال : چطور بود آن تجربه کاری تان

خانم فقیه : والله تجربه کاری خیلی عجیبی بود برای اینکه دیگرسال ۷۳ بود ایران در آن تب "بوم" اقتصادی عجیب و غریب بود من با یک دید همچنان ایده آلیست ولی خیلی ملايم شده درنتیجه زندگی در امریکا ، خیلی عاقلتر از آنی که بودم ، واقع بین تر نسبت بشرایط ایران ، دریک محیط بسیار فاسدی کار میکردم . اشکال کار من اصلا" این نبود که من زن بودم اشکال کار من این بود که مجموعه کسانی که با آنها کار میکردم از کارفرمایان ما که دولت بود و مراجع میتوانم بگویم استانی و شهری و بخصوص شما میدانید که توی برنامه ریزی شهری ، توی شهرسازی شما با سرمایه دارهای شهری، با زمین دارها ، مستغلات دارها و اینها، بهرحال طرف دید و مسئله من در حد کوچک خودم مبارزه با فساد و غرض بود و این که بخصوص شهر اصفهان ، عاشق اصفهان بودم تزم را راجع به اصفهان نوشته بودم . جوانهای در اصفهان بودند که امید و خوش بینی من تماش روی این جوانها بودکه عاشق شهرشان بودند نمیخواستند که این شهر مثل تهران داغان بشود و نمیخواستند . ما میخواستیم که بهرحال با این اکیپی که داشتیم، چون من مسئولیت چهل نفر را داشتم که با من کار میکردند ، میدانستیم که نمیشود جلوی رشد اقتصادی را گرفت جلوی فسادر را گرفته اینها را میدانستیم ولی تمام هدف طرح جامع این بود که این را بدروازه های شهرتا ریختی محدود بکنیم . یعنی هر اتفاقی میافتد بیرون بیفتد، این شهرسازی های جدید و این شهرک ها و این برنامه ها که خوب من نمیگوییم که اصولا" بد است ، نه بالاخره باید بمردم مسکن

داد ، سفداد و اینها ، ولی به آن ترتیبی که در ایران انجام میشد که بهیچوجه درست نبود، ما اصرار داشتیم که این را متوقف کنیم و شهر اصفهان بماند. خوب خیلی هم میگوییم واقعاً "این افتخار را برای خودم نگه نمیدارم چون من دو سال آنجا بودم ، آن کسانی که آنجا هستند ، آرشیتکت‌هایی که مال شهر بودند هنوز هم آغازندگی میکنند و هنوز هم از آنها خبر دارم که عاشق شهرشان اند. آنها هستند که در واقع توانستند یک طوری اصفهان را نگه دارند که هنوز هم که هنوز است شما میتوانید بعنوان یکی از جاهایی از ایران که بکلی داغان نشده بروید و ببینید و لذت ببرید.

سؤال : شما چطور این کار را پیدا کردیدتا وارد شدید از امریکا به ایران برای اینکه پست مهمی داشتید .

خانم فقیه : از آمریکا بمن پیشنهاد شد، چون من داشتم روی اصفهان کار میکردم همانجا شروع کردم به درس دادن در دانشگاه کلمبیا و رفتم توی "پزووسه" پی اج دی نوشتن روی تاریخ اصفهان که خوب یک برنامه طولانی است خودتان میدانید . آنجا علاقمند بودند و میدانستند که کی دارد چکار میکنند و اینها . شخص مسئولی دروزارت مسکن گفت دیگر معنی ندارد که تو بایستی در این شرایط ایران و در امریکا درس بدھی ، اینست که این پیشنهاد را کردند و من آمدم راست رفتم سرکار . بلی .

سؤال : شما وقتی که برگشتید از امریکا یعنی دفعه اولی که از اروپا برگشتید بعداز امریکا برگشتید هیچ تفاوتی در طرز زندگی زنان توی ایران مشاهده کردید .

خانم فقیه : خیلی ، خیلی . شما با ورکنید سال ۶۹ که من برگشتم ایران و بپدرم گفتم که میخواهم خانه تنها بگیرم داشت سکته میکرد گفت من هر کاری تسو بخواهی برایت میکنم و خانه خودش را طوری اولاً" آرشیتکتورش را عوض کردیم و اینها که طبقه بالایش مستقل باشد و روای من مستقل باشد که مردم نگویند که دخترش تنها زندگی میکند . سال ۷۳ که آمدم ایران خودش برای من یک آپارتمان خرید . یعنی

برای اینکه دلیلش هم خیلی واضح است اینست که اینقدر دیگر یکدفعه زنها زنها ئی بودند که تنها زندگی میکردند . اگر یادتان باشد با این بلوک های مسکونی با این مجتمع های مسکونی که ساخته شده بود شمال تهران ، خیلی زندگی مجردی را یچ شده بود و آدمهای با صلاح حسابی یعنی منظورم اینست که آدمهایی که از نظر پدروما درهای ما حسابی بودند تنها زندگی میکردند و اینست که دیگر بکلی ایران عوض شده بود . از این لحاظ ولی خوب هرچقدر زندگی خصوصی من راحت شده بود در عین حال یک نوع وفاحت و بی حیائی و پرده دریدگی من در همان هیئت اجتماعی که از توییش میآیم بیرون و با آنها قبله" زندگی میکردم میدیدم که همینطور این "رولت" (revolt) برای من باقی ماند . و تا روز آخری هم که از ایران مجبور شدیم بیائیم بیرون میتوانم بگویم آدم "رولتهای" (Revolt) بودم با وجودیکه مسئول بودم خودم در این گروه بودم خودم از نعمت هایی که فراهم شده بود برای این گروه بهره برداری میکردم ولی خوب صد درصد فروتنرفته بودم در تمام جریان .

سؤال : اصولاً آزادی زنها را چه جوری می بینید شما ؟

خانم فقیه : بکلی

سؤال : نه اول در ایران در ایران چه جور می دیدید این آزادی زنها را

خانم فقیه : نمیدانم خیلی سوال کلی است .

سؤال : خوب رسیدید دیدید از یکطرف خیلی زندگی تان برایتان راحت تر شده پدرتان برایتان یک آپارتمان گرفت همه اینها از یکطرف یک بی بندو باری را مشاهده میکردید که شمارا میزد این بی بندو باری اصولاً اجتماعی بود یاد ر ارتباط بازنهای هم بود یا چطور .

خانم فقیه : نه بی بندو باری قدرت بود . قدرتی بود که خوب تصمیم گرفته بسود بسرعت ده ساله کاری را بکند که باید در پنجاه سال بکند که این رشد اقتصادی

که بسیار هم خوب است ایران انجام بدهد و برایش حساب کرده بودند اقتصاددانهای خودش که ( فقط هم برای ایران نبود برای خیلی از کشورها این نوع حسابه را کرده بودند ) که این رشد اقتصادی سریع " پرت " pert بهم دارد و پرتش هم این بود که یک مقداری از فساد را جامعه تحمل بکند این درصد فسادرام ممکن است اقتصاد در تحلیل تجربیدی تحمل بکند ولی اخلاق جامعه تحمل نمیکند و من اینکه بعداً " گفتند بی بندو باری زنها و اینها اینرا اصلاً " قبول ندارم . بیشتر بی بندو باری اقتصادی بودو یکنوع پرده دری که ایرانی همیشه واصله " مسلمان همیشه یک دیوار بزرگ هست بین ارزش‌هایی که واقعاً " برای خودش دارد و آن نمائی که برای بیرون دارد . خوب این نمارا چیز کرده بودند دیگر روی مان زیاد شده بود، فکر میکنم هیئت حاکمه رعایت مردم را نمیکرد بیشتر بی بندو باری را در اخلاق کل میبینیم تا مربوط بزن .

سؤال : و بعد اصولاً " تو اجتماع بود ، توی زنها بود، شما هیچ تناقضی حس نمیکردید بین خودتان و یک زن چادری که آنجا هست یک آدمهایی که با آنها معاشرت میکردید و یک تیپ خیلی بخصوص خیلی سنتی که کنار مانده بودند .

خانم فقیه : زن چادری که ما در تهران میدیدیم خوب خیلی فقیر بود دیگر آنچنان زن چادری دوره برمای نبود . در سالهای آخر حتی آخرین افراد خانواده من که هنوز توی کاشان زندگی میکردند فا میل مادریم کاشی بودند که یادم رفت بگویم دیگر یواش یواش آنها هم چادرها یشان را برداشتند . تقریباً " از گروههای اجتماعی که دستشان بدنهنشان میرسید آخرین گروهی که من فکر میکنم چادرش را برداشت بازاریها بودند . تقریباً " بخصوص توی نسل ماها کسی نمانده بود . زن چادری که ما در تهران میدیدیم فقیر بود یعنی مستخدم خانه بود مگر کسانی که خوبه کارهای داشتند بیشتر اجتماعی مثل " خدمات اجتماعی و اینها که بیشتر در جنوب شهر کار میکردند . من تقریباً " تماس با زن چادری نداشت . حتی زن چادری هم که میدیدم بصورت مستخدم، دخترش دیگر چادری نبود . اینست که اصلاً " فکر نمیکردم که چیزی بنام این مسئله هرگز در آینده ایران بتواند مطرح بشود برای این بود که با شهامت و بی " کمپلکسی " complex خیلی خاصی در جریان انقلاب روزهای تاسوعاً و عاشوراً و اینها چارقد سر کردم اگر یک لحظه خواب دیده

بودم که ممکن است این "الترباتیو" جدی باشد برای زن ایرانی هرگز این کار را نمیکردم .

سؤال : شما شروع انقلاب را در ایران بودید

خانم فقیه : بلی

سؤال : چطور میدیدید شروعش را چطور شمارا جلب کرد؟ چه بود این جریان برای شما ؟

خانم فقیه : "والله اولا" من بی خبر بودم من بدلیل اینکه اینهم باز جنبه سیاسی دارد بدلیل اینکه وقتی وارد ایران شدم شروع بکار کردم و بکار خودم معتقد بودم و درکار خودم باصطلاح "آم بی سیون" (ambition) داشتم . اصولاً گروههای اوپوزیسیونی که قبلًا با آنها دوست بودم دیگر با من هیچ نوع تماسی نداشتند . اینستکه اصلاً ... "ای زوله" (isolé) بودم فکر میکنم مثل اکثریت آدمهای دیگر من نمیدانستم زیر پرده چه میگذرد . آنچه که روی پرده می دیدم این بود که خوب برعلیه این "استروکتور" (structure) بیداد، این غیرقابل تحمل بودن برای یک آدم "روشنفکر" و خیلی بدم می‌آید بگویم، ولی با سواد، ... شاه همه جا بود، فرح همه جا بود هرجا میرفتی اینها بودند هر کار میخواستی بکنی اینها باید هیئت عالیه اش می بودند . یک نوع خلقانی بود برای آدمهایی مثل من که کار میکردند که بدون اینکه فکر سیاسی داشته باشیم مسائل زئوپولیتیک را نگاه بکنیم ، اصلاً یادمان باشد که ایران در کجای دنیا قرار گرفته واينها یکنوع چيز خيلي خصوصی و اپیدمیک بود، استقبالی که ما یعنی من از قیام های اولیه کردم . این یک جنبه اش بود در واقع میتوانم بگویم که از بی خبری من، معرفت باید باشم ، حاصل میشد . جنبه دومش این بود که این گروههایی که "اورگانیزه" میکردند و سازمان میدادند و زنها را می‌وردند توى خیابان واينها ... اينها بسيار هوشيار بودند و بسيار بعضاً در تاریخ نشان دادند دروغگو . یعنی من حتى با لباس تنیس ام رفتم به تظاهرات عید فطر تابستان . برای من جا بازگردند توى نمازک خيلي یادم

می‌آید بقدری ..... مثل جشن چهار آبان همه در یک نظم هندسی عجیب، نمیدانم شما بودید آنجا یانه روی آن تپه قیطریه . اصلاً" جا باز کردند برای من و من با لباس تنیس ام ایستادم آنجا و بقیه نماز خواندند و ما هم نخواندیم . خوب این میشود گفت که این کلاه تاریخی بود که سرمان رفت . یعنی این دو جنبه بود واقعاً" . بطور دقیق اولین باری که من خبر شدم که ایران شلوغ است از طریق روزنامه لوموند بود حالا اینهم دیگر تناقض‌خنده داری است که کسی رفته بود بغداد و با خمینی روز عید مصاحبه کرده بود در باره دولت اسلامی و اینها که خوب ما اینرا میخواندیم و قاه قاه میخندیدم دیگر فکر میکردیم شوخی است آنرا اصلاً" جدی نمیگرفتیم . من خمینی را جدی نمیگرفتم . من " رولت " ایران را دوست داشتم . ( پایان نوار یک (revolte)

### شروع نوار یک ب

سؤال : اصولاً" شما آدم مذهبی بودید ؟

خانم فقیه : بودن نمیدانم ولی میدانم که به‌حال توی من همیشه یک تمایل یک نوع متفاوتیک هست و میان انواع وسائل و راه‌های، بهتر بگویم، که انسان میتواند از خودش فراتر برود همیشه این برای من مهم است . فکر میکنم چیزی را که انتخاب‌کردم بعداز سرزدن‌های مختلف و باید اعتراف‌کنم خیلی سطحی به عرفان یک مقداری مذهب‌کاتولیک در یک دوره‌ای ، هیچ وقت اسلام آن شکل‌ی که شریعت مطرحش میکند نه ولی خوب عرفای ایران، چرا ... بعد .. دیسپلین‌های آسیا ... این چیزها که همین‌طور بآنها سرزدم فکر میکنم آخرین و شاید مستمر ترین شکل معنویت " اسپری توآلیته "، ( spiritualite ) را من درهنر می‌بینم . فکر میکنم که اگر اسمش را بشود گذاشت مذهب‌که، نه، اگرمذهب انگیزه اش این باشد که انسان از خودش فراتر برود و بیک" اونیورسالیته ای " احساس تعلق بکند من توی هنر می‌بینم آنرا .

سؤال : و این جنبه مذهبی که توی انقلاب ایران بود شمارا جلب میکرد

خانم فقیه : نه ، از آن متنفر بودم بوى گند عقب افتادگى میداد.

سؤال : حتی توی تاسوعا و عاشورا که روسری سرتان گذاشتبد وراه رفتید.

خاش فقیه : همیشه ، همیشه ... و فقط با این امید مضحك و بچگانه من با این مرام میرفتم که این اولا" یک نما است برای اینکه بیائی و بتوانی بیائی بیرون و داغانت نکنند چون آنها از اسلام میترسیدند دیگر رژیم از اسلام میترسید خوب من فکر میکردم چادر اسلحه است یکی این بود یکی دیگر اینکه فکر میکردم با لاخره این توده چند میلیونی عقب افتاده مسخرابرا برای اولین بار من توانستم که بیایم و لمسن بکنم و اینهم سیر تاریخیش اینست که از این ماجرا بیاید بیرون و درس بخواند و مدرسه برود و ما بهم نزدیک بشویم اصلا" یک لحظه هم فکر نمیکردم که قرار است من شکل آن بشوم و آن قدرت را بدست بگیرد و آن بخواهد که من ... در واقع اسیر " پوپولیزم " بودند دیگر یک شکل خیلی رایج بیعت کردن با خلق الله است دیگر.

سؤال : برای اینکه میدانید توی مطبوعات خارج اینطور منعکس شد که مردم ایران بی هویت بودند و دنبال هویت خودشان میگشتند و این هویت را هم مذهب بآنها داد میدانید این جور منعکس شده بود من برای همین این سوال را از شما کردم .

خانم فقیه : من فکر میکنم دروغ است .. بلی ، من فکر میکنم این از آن حرفها خیلی توریستی است ، خبرنگاری و توریستی است راجع با ایران . مردم ایران آلت دست شدند نمیخواهم انقلاب ایران را بیک جریان پلیسی کوچکش بکنم ولی میخواهم بگویم که این قیام بود بالفعل و بالقوه درجا مעה وجود داشت ولی شکلی که آن تحمیل شد، شکل مذهبی شیعه که به آن تحمیل شد، این غافلگیر بود .

سؤال : شما کی خطر خمینی را حس کردید کی خطر این مذهب را حس کردید .

خانم فقیه : خطر اینکه او دارد بمن مسلط میشود و نه اینکه بمن با ارزشها خودم .

سئوال : بلى

خانم فقیه : روزیکه شاه صبحش از ایران رفت و مردم ریختند توی خیابانها برای جشن گرفتن . بقدرتی این روز شوم بود بقدرتی این روز سنگین بود بقدرتی مسن یکدفعه متوجه شدم که این یکسال مبارزه، با خودش فرهنگ خودش را نیاوردۀ با خودش شعر نیا وردۀ ، با خودش رقص نیا وردۀ ، با خودش رنگ نیا وردۀ ، با خودش یک سنت گردهم‌آئی و جشن گرفتن نیا وردۀ ، درواقع جشن برای رفتن شاه عین عزا داری برای حسین بود ، یعنی یکدفعه آنجا متوجه شدم که این شکل دارد بـر محتوای قیام مردم چیره میشود و سنگینی میکند . نمیدانم روشن است حرفها یم ..

سوال : روش است برای اینکه میدانید من آنوقت نبودم ایران و هرچه که خواندم این بود که مردم جشن گرفته بودند و چراغانی کرده بودند و بوق میزدند و شیرینی تعارف میکردند و میدانید ... یک همچنین چیزی .

خانم فقیه : مأخذمان از دفترمان آمدیم بیرون و رفتیم قنادی شاهزاد کیک خریدیم ولی میدانید شما وقتی نگاه میکنید به سنت انقلابی آمریکای لاتین می بینید که خواننده می‌آید گیتار دارد جمع میشوند کارناوال دارند ، ماسک میگذارند ، پر میگذارند . اینها خیلی مهم است اینها ریتوال های جشن و سرور است . من فکر میکنم که ایران هیچ نوع ریتوال ( ritual ) جشن و سرور و شادی ندارد اصلاً همچو چیزی نیست . فکر میکنم که آنجا متوجه شدم که این شکلی که با انقلاب ایران تحمیل شده این شکل فقط شیعه گری و شهید پروری و سیاهی و بعد هم چادر سیاه خودش را بلافاصله درمدت خیلی کمی انداخت روی انقلاب ایران . آنروز بود که من اینرا حس کردم .

سؤال : وقتیکه بختیار آمد سرکار خوب میدانید خیلی صریح جبهه گرفت و ضد آخوند و صحبتها یش را میکردواینها . شما چه فکر میکردید ؟

خانم فقیه : من طرفدار بختیار بودم .

**سؤال :** شما طرفدار بختیار بودید.

خانم فقیه : بله علناً طرفدار بختیار بودم با گروههای .. با وجودی که معلوم بود کشتی غرق شده ای است، یعنی حس میشد . تمام اشتباهاتش هم بعنوان یک آدمی که خیلی علاقمند است با و حس میکردم ، تمام وقت‌ش را داشت با خبرنگاران خارجی مصاحبه میکرد . دوباره او هم مثل شاه تویی این اشتباه افتاده بود که سیاست ایران دارد در بیرون تعیین میشود و نه در داخل آنوقت آن تویی ک اتفاقاتی میافتاد دیگر .. مثلاً وزارت‌خانه ها وزرای بختیار را راه نمیدادند تلویزیون یک شورای موسسان درست کرده بود که اعتصاب را ادامه میداد، ارتشی ها مجبور بودند تلویزیون را اداره کنند . اینها تمام باصطلاح لحظات مختلفی بود که توبیش ذره ذره ، ذره ذره راه بختیار شکست میخورد و آن جا هنوز هم من فکر میکنم گیج شدند روشنفکرها و هنرمند ها و کسانی که وسایل ارتباط جمعی را دست داشتند و اینها خیلی موثر بود . یک مقداری هم اینست که اینقدر فرصت ها کم بود که نتوانسته بود انجمن ها ، تشکیلات و اینها شکل بگیرند . همین‌طور از زیردست همه در رفت‌ولی من موثر بودم در اینکه مثلاً به تلویزیون " آکتیو " ( active ) بروم، تماس بگیرم، آدمهای بختیار بروند شورای موسسان را ببینند، نه من صد درصد فکر میکرم که امیدی میتواند باشد آنجا .

سؤال : شما که اروپا بودید گفتید که جزو گروه مائوئیست ها بودید هیچ عضو کنفرانسیون هم بودید ؟

خانم فقیه : من عضو سازمان دانشجویی ایتالیا بودم بله ،

سؤال : فعال شرکت میکردید

خانم فقیه : فعال منتهی همیشه تک رو بودم

سؤال : توی ایران وقتیکه بختیار رفت و این جریان چادر پیش آمد که زنها ریختند توی خیابان و اینها .. شما ایران بودید آنوقت

خانم فقیه : بله ، بله .

## سؤال : شرکت کردید

خانم فقیه : در تمام تظاهراتی که شد بلى ، دیگر حالا جریان شاه را برایتان گفتم . اتفاق بعدی که افتاد که برای اولین بار این آخوندها باصطلاح مردم را از هم جدا کردند ، روز اربعین بود که ماغفتیم خوب دیگر از این بعدها یاران انقلابیست و اتحادیه معماران ایران شرکت مستقل میکنیم و قرار گذاشتند در میدان ونک ، اتحادیه معماران ایران آمدند کم هم نبودند نزدیک هزار نفر آرستیکت ایرانی بود زن و مرد در میدان ونک جمع شدیم با پلاکارت خودمان راه افتادیم یکنفر از یک کامیونی که قرآن میخوانند آمد بیرون و یک سری مقتنه تعارف کرد که ماغفتیم نه ما با همکارانمان می‌آئیم . بعد همینطور که مردم از شمیران می‌آمدند جماعت با چادر سیاه واينها همینطور این گروه تشکیلات دهنده اينها را از دورما از توی پیاده روها رد میکرد و می‌آورد بتظاهرات اصلی می‌پیوستند و بطوریکه بعدا " فهمیدیم به این طریق مارا طرد کردند و ما تادم دانشگاه همیشه ته تظاهرات بودیم ، هیچ وقت وارد تظاهرات نشدیم . بعده وقتی رسیدیم آنجا دیدیم که گروه دیگری که بзор میخواهد در مسیر اصلی باشد آن گروه راه را طرد کردند به خیابان فرعی و ماطرد شدگان بهم پیوستیم و آنجا من دیدم که این گروه دارند یک سروی میخوانند که خوب گوش کردم و دیدم چریکهای فدائیاند و یکدفعه لائیک ها : اصناف مختلف ، وکلای دادگستری ، چریکهای فدائی اینها همه مان از مسیر کلی دور شدیم و توی خیابان فرعی همیگر را باز یافتیم و واقعا " ببینید که چقدر مضحك است جریان انقلاب ایران . نمیدانم الان یادم نیست اربعین چند روز بعد از رفتمن شاه بود ، حداقل یکماه بیشتر نبود بلکه خیلی کمتر . آنجا بود که دیگر ما فهمیدیم یک جریان کلی هست و در واقع باصطلاح عامیانه اش گروههای مثل ما ول معطلنده در این جریان . خوب این اسباب خجالت است گفتنش بشما ولی چونکه دارید تاریخ ثبت میکنید من مجبورم بگویم .

سؤال : آنجا شما با گروههای خبرنگاران خارجی که می‌آمدند به ایران زمان انقلاب تماس داشتید .

خانم فقیه : خودشان تماس میگرفتند .

سؤال : خودشان تماس میگرفتند ؟

خانم فقیه : بلی ، .. دفتر منهم یک نقطهٔ مرکزی شهر بود اینها هم .. خوب یکی که میآید اسم تو ، آدرس تورا بدیگری میدهد . معمولاً" میرفتند تسوی شلوغی‌ها و تظاهرات و آتش‌سوزی واينها بعد می‌آمدند آنجا جمع میشدند، بلی

سؤال : و تادقیقه آخر هم اينها خيلي " آنتوزیاست " بودند راجع به انقلاب ایران .

خانم فقیه : برای اينکه اينها هم تماس‌شان با ما بود . اينها فکر میکردند که انقلاب ایران را آدمهایی مثل مادراند میکنند . توهم بزرگی بود دیگر که غرب پروراند، لابد میدانید که من چندین بار آن موقع با تلویزیون فرانسه صحبت‌کردم چندین بار با " ان بی سی " صحبت‌کردم . حتی با امضای شخصی خودم بروزنامه‌های مختلف اروپائی مطلب دادم . بله دیگر آنها هم همین شف وندیدن سیلاب را در واقع ازما داشتند .

سؤال : شما بعد کی ازا ایران خارج شدید

خانم فقیه : من ازا ایران بلی ، حالا اينرا خدمتتان بگويم آنوقت در اولین تظاهراتی که گفتند روز زن است . هيچ وقت یادم نمیرود دیگر قرار بود که بی‌ائیم بیرون برای تظاهرات روز زن مادرم تلفن کرد که صبح اشراقی در تلویزیون گفته که از امروز زنها باید این ریختنی بی‌ایند بیرون ریختش را هم گفته بوده گردن بسته و دستکش و فلان و یک لحظه من توی آپارتمن فکر کردم که ته یک چاه عمیقی نشستم و نور تویش نیست یک احساس خفگی حالت جسمانی خیالی بدی پیدا کردم بعد شروع شد به تلفن واينها وزنها گفتند که نه ما می‌ائیم بیرون با همان هیئت همیشگی خودمان و ما آمدیم بیرون .. رفتیم بکاخ دادگستری که خوب دیگر جریاناوش را حتماً" شما خودتان دقیق تر از من خبر دارید . بعد از آمدن بیرون از کاخ دادگستری این دسته هائی که بعداً" به حزب الله معروف شدند حمله کردند به زنها . بعضی ها زخمی شدند واينها ، سه روز اين ماجرا

طول کشید و خیلی خیلی بیشتر از آنی که بشود تصورش راکرد برای من یک تجربه ای شخصی خیلی تلخی بود من مادرم را میدیدم که توی تظاهرکننده ها با یک .....

سؤال : راجع به تظاهرات چادر میگفتیم که شما خیلی اموسیونه (émotionnée) شدید و گفتید که مادرتان هم شرکت میکرد در این تظاهرات .

خانم فقیه : میدیدمش که توی دانشگاه میدود و بانگاه نگران و خوب خیلی متاثرکننده بود دیگر، تمام این ماجرا، و در ضمن ما میدیدیم که یک اکثریتی سیاه پوش مرد وزن برعلیه ماخوب .. تعدادشان هم خیلی زیادتر بود بهر حال از نظر روانی و ذهنی مسلح شده بودند و چون تظاهرات زنهاغافلگیرکننده بود من نمیتوانم مستقیماً "مسئولیت را بگردن مردها بیندازم که چرانیامند در تظاهرات ما شرکت کنند ولی یک مقدار این داستان از عقب افتادگی کل همه طبقه متوسط ایران وکسانیکه بهر حال با چادر مخالف بودند حکایت میکند که چرا فقط باید زنها به تنها میآمدند، چرا برادرهای ما، چرا دوستهای ما، چرا مردهایی که بهر حال بعداً" بسختی دارند این جریان چادر وجودی زن و مرد و اینها را تحمل میکنند، چرا در تظاهرات مانبودند.

سؤال : میگوئید آمده بودند که .. خیلی ها بودند که شرکت میکردند

خانم فقیه : بودند ولی تظاهرات اکثرش زنها بودند . البته این یک جنبه خوب انسانیش هست یک جنبه ای که من از اول صحبت همینطور فرصت پیش نیامده بشمابگوییم اشتباهات بزرگ و واقعاً "نابخودنی سازمان های سیاسی است برای اینکه اولاً" آن بی خبری که خدمتتان اولش عرض کردم که ما خیلی "انتوزیاسمه" میرفتیم نمیدانستیم چه، بچه است . میتوانم ادعا بکنم که بسیاری و شایدهم کسانی که بعداً "سردسته گروه چه های مختلف دموکراتیک و آزادیخواه و اینها شدند در همان بی خبری بسر میبردند که من بسر میبردم و دلیل مشخصی هم که من دارم اینست که من در زندگی خصوصی ام این آدمهارا می شناختم با اینها رفت و آمد داشتم و میدانستم که آنها چه میدانند از کل ماجراهای ایران و یکدفعه در

سرپل خس بگیری اینها آمدند و رهبری یک چیزی را که نمیدانستند بهمنه  
گرفتند . یعنی همانقدر که من خودم را بعنوان یک فرد مقصو میدانم آنها را  
شاید ده ها باز بیشتر مقصو میدانم برای اینکه شروع کردند به رهبری، به  
رهبری یک جریانی ، یا گروههایی از یک جریانی که بکلی از آن بی خبر بودند.  
این یک مطلب و دوم اینکه وقتی پوسیدگی ' دگرداداسیون " (degradation) جریان انقلابی در ایران شروع شد و سیاهی و فاشیزم گروههای مذهبی تسلط پیدا  
کرد اینها هنوز روی تحلیل های خیلی " شماتیک " و خیلی ابتدائی مثل : " جریان  
ضد امپریالیستی است و باید با آن بود " اینها نه فقط از مبارزات لائیک و مترقی  
آدمهای معمولی مثل زنها یا مثل هر آدمی که می‌آمد توی خیابان برای اعتراض به  
اختناق جدید ، اینها نه فقط از این گروهها دفاع نمیکردند بلکه بعنوان اینکه  
این جریانها ضد امپریالیستی است، اینها افشاگری میکردند . آدمهای ... من  
در جریان کاخ دادگستری مجبورم بشما بگویم برای اینکه فکر میکنم در تاریخ  
نهضت زنان ایران بی اهمیت نبود ، زنها در محوطه اصلی ... محوطه اصلی کاخ  
دادگستری بودند ما یک هیئت‌کوچکی جمع شدیم توی یک اطاقی در یک طبقه ای که  
شروع کنیم ببینیم که چه باید کرد چه نطق هایی کرد چه جوری جهت بدھیم ،  
چه جوری پیشنهاد تظاهرات برای روزهای بعد بکنیم و چندین زن بودند زن‌های  
سرشناص ایران از رشته های مختلف : وکلای دادگستری بودند من الجمله من بودم ،  
که گفتند شما کی هستید گفتم من از انجمن معماران ایران ، و خانم همای ناطق  
آنجا بود که من مخصوصا " میخواهم اسمش را بگویم و ما نطق هایی هر کدام مان  
حاضر کرده بودیم .. یک خانمی بود از یک وزارت خانه ای که میخواست برو در باره  
لباس ملی زنان ایران نطق کند بر علیه چادر و اینها و این خانم فرمودند که من  
از طرف سازمان چریکهای فدائی خلق آدم اینجا یا وابسته یا نمیدانم دوستداران  
حالا مهم نیست که چه فرمودند ، فرمودند که من صد درصد با هر نوع اعتراض زنها  
با این چادر اجباری مخالفم و آنجا در آن روز و در کاخ دادگستری بکلی نطفه  
یک جریان غیرسیاسی یعنی غیر وابسته به یک سازمان سیاسی مشخص که از زنان  
مختلف تشکیل بشود، از بین رفت و ما دیگر هیچ وقت فرصت تاریخی این را داشتیم  
که آنطوری دورهم جمع بشویم . سرعت کاریکه لازم بود یکلی این خانم بهم زد .  
یک تحلیل خشک دگماتیک ابتدائی مردانه واقعا " ضد زن باز اینکه جریان انقلاب  
ایران جریان نیست ضد امپریالیستی و هر چوبی لای چرخ این الان ما بگذاریم کمکی

است بضد انقلاب و این حرفهایی که میدانید که دیگر الان اینقدر مهوع شده که گفتشان هم بی معنی است بلکه نطفه را از آنجا بهم زد و بعد آمدبیرون و شروع کرد علیه یکایک زنهای که توی این جلسه بودند ، من ، پرویزن خواجه نوری نمیدانم هما افضل .. این تیپ زنهای که آن تو بودند الان اسمها یادم رفت شروع کرد علیه یکایک ماها پرونده های پائین تنه ای و بالاتنهای ساختن . این قبیل روشنفکران که من الان اسم زنش را آوردم مردانش هم فراوان بودند اینها تا روزیکه خمینی خودشان را از صنه سیاست ایران بیرون نکرد ، اینها تا آن تاریخ بر علیه هرنوع مبارزه "سویل" و غیر وابسته با این بندوبست سیاسی فعالیت کردند .. البته میشد این استدلال را کرد که جریان خلق ایران آن چنان عظیم بود که به رحال میخورد ولی نمیدانم به رحال میخورد یانه ولی مامیتوانتیم یک مبارزه شاید طولانی تر حتی اگر محکوم بشکست و محترمانهای اقلاً از یک طبقه ای با یک بلوغ سیاسی و با یک بلوغ شهروندی بارش فکری و اخلاقی از خودمان داشته باشیم . بنظر من این روشنفکران اینترا در نطفه خفه کردند و خیلی یعنی شخصاً "با آنها طرفم برای اینکه اینها نزدیکترین گروه اجتماعی ایران بمن هستند در واقع .

سؤال : اتفاقاً این چیزی را که شما گفتید شبیه صحبت شما را یکنفر دیگرهم برای من نقل کرده بود واسم خانم ناطق را هم آورده بود توی این جریانات واینها و چیزیکه من تعجب میکنم ایست که خانم ناطق که وابسته بود آنوقت به چریکهای فدائی ، چریکهای فدائی تنها کسانی بودند آنجر که من توی مطبوعات اینجا خواندم البته که از این "موومان" زنهایا نهضت زنهای طرفداری میکردند، برخلاف مجا هدین و بقیه .

خانم فقیه : نمیدانم ، من نخواندم این مدارک شما را

سؤال : که شما میگفتند تنها کسانی که نمیدانم زنجیر میکردند و با دستشان زنهارا محافظت میکردند چریکها بودند فقط چریکها بودند مثل اینکه توی این گروههای سیاسی که میآمدند و کمک میکردند بزنها .

خانم فقیه : خوب این جواب را باید جواب سوال شمارا باید خود این سازمانها

واين خانم بدهند ولی وارد مسائل شخصی و روانی اين خانم خاص نمیخواهم بشوم ولی بطور کلی در جریانهای سیاسی همه‌ جاهاي دنيا هم هميشه بوده زنهائي که با اسلحه مردانه وارد شدند و مواضع ضد زن گرفتند و اينهای نهايتا "از اين ياهان شکل فاشيزم دفاع ميکنند . هميشه در تاريخ

سؤال : شما که بوديد توي تمام اين جريانات دوتا يا سه تا خانم، دوتا خانم امریکائی هم آمده بودند خيلي اينجا صحبت شد که اينها حقش بودند ميرفتند، بعضی ها ميگفتند خوب كردند رفتند نميدانم .. نظر شما چه هست راجع به آمدن اين خانمهای به ايران .

خانم فقيه : خيلي هم خوب بود ، خيلي هم خوب بود آن موقع هنوز افکار عمومی، و افکار عمومی دنيا برای اين رژيم، چون هنوز رژيم نشده بود، مطرح بود ، هنوز ميتوانستند که چهره محبوب انقلاب ايران را در بيرون حفظ بكنند. در واقع اين حالا افتخار که نميشد گفت ولی واقعا "شاید اسمش افتخار باشد، اينرا باید به نهضت زنهای ايران داد که اولین شکستی که بچهره؛ خمينی افتاد مقاومت زنهای ايران بود و همدردی که زنهای اروپا و امريكا برای زنهای ايران كردند.

سؤال : شما گفتيد که ما در تان در تظاهرات شركت کرد من ميتوانستم بپرسم که اگر ممکن است بگوئيد که در مقابل انقلاب چه رویه‌ای پيش‌گرفته بود، با اينکه دختر آيت الله بود.

خانم فقيه : ما درم توي انقلاب شركت ميکرد چارقدش را سر ميکرد و خيلي با تواضع ميرفت توي پياده روی و مداخله طبقه ما شركت در پياده روی بود ديگر اينها بدنیست که گفته بشود ولی جريان چادر خيلي بيشتر از آنکه من فكر ميکرم و بآدمهای مثل من صده زد نسل مانرا داغان کرد . برای اينکه زندگی برای آنها خيلي سخت تر بوده آنها از يك جا معه "میل شووى نیستی" (male chauvinist) عجیب و غریبی توanstه بودند يك جوری بالاخره تک و تاکنندو بکشند خودشان را بيرون و تمام اميدها يشان را گذاشتند بودند روی دخترها يشان . و از همه چيز

خودشان گذشته بودند که مارا در مقابل ، در مقابل آن جامعه، در مقابل پدرها مان در مقابل برادرها مان ، یکجوری یک سپری شده بودند که ماه رشد کنیم و بزرگ بشویم و اینها، اینست که خیلی شکست خوردن خیلی سخت بود برا ایشان .

سؤال : و پدرتان، واکنش ایشان چه بود

خانم فقیه : پدر من فوت کرده بود

سؤال : زمان انقلاب

خانم فقیه : قبل از انقلاب .. بلی .

سؤال : شما برادر و خواهرتان هم توى ایران زندگى ميکنند

خانم فقیه : نه برادرم بلی ، خواهرم از خیلی بچگی توى اروپا بوده و شوهر فرنگی دارد .

سؤال : بعد شما کی از ایران آمدید بیرون

خانم فقیه : بلی ، من در این تظاهرات بودم بعد تظاهرات برعلیه سلب آزادی مطبوعات انجام شد توى آن تظاهرات هم بودم یعنی بالاگرفتن غائله حزب الله را، در ایران بودم من . تابستان از ایران آمدم بیرون و آنهم در واقع یک آمدنی بود که هنوز هم فکر تمیکنم آمدم بیرون .

سؤال : شما وقتی که جبهه دموکراتیک ملی تشکیل شد هیچ نوع همکاری نزدیکی با آن جبهه یانه چون یکی از جبهه های بود که ظاهرا "آخوندی نبودو خیلی ها را بطرف خودش میگویند جلب کرده بود .

خانم فقیه : خیلی .. یکدفعه .. ببینید ولی این جلب کردن را شما یکدفعه

بگذارید در متن مشخص تا ریخی خودش، معنی بخصوصی نداشت بنظر من با وجودیکه من خیلی سپا تیزه میکردم، با وجود تمام خطراتیکه داشت، درتظاهراتی که اینها اعلام میکردند همیشه میرفتم ولی یکدفعه یک عده زیادی در تهران که از این ارقام هم که میدهنند دیگر بین ۵۰۰ هزار تا یک میلیون، بگذارید من هم همینطوری بهم سرانگشتی، که واقعاً دلشان میخواست که این انقلاب بیک جائی بررسدو گول خورده بودند اینها به عنوان دعوت غیر مذهبی جواب میدادند . مثلًا "عنوان نمونه برایتان بگویم وقتی چریکهای فدائی اولین دعوتشان را در صحن دانشگاه کردندشما نمیدانید چه خبر بود عین واشنگتن بود تویتظاهرات ضد ویتنام جلوی کاخ سفید . زن ، مرد با تی شرت های رنگی بچه بکول اصلاً" این هیچکدامشان من مطمئنم که مارکسیسم و لنینسم و دیکتاتوری پرولتاریا و اینها توی برنامه شان نبود ، توی این متن معینی است که باید بگوییم که سوکسنه جبهه دموکراتیک چه بود . سوکسنه جبهه دموکراتیک، یک سوکسنه ای از سرخوردگی از آن جریان سیاه مذهبی بود که آدمهای غیر مذهبی می‌مددند و توی تظاهرات شرکت میکردند و بهیچوجه با جریان سیاسی که جبهه دموکراتیک میخواست در ایران علم بکند شباht نداشت یعنی از آن صدها هزار آدمی که می‌مددند بیرون شاید تعداد انگشت شماری شان میدانستند که چه میگذرد در رهبری جبهه . رهبری جبهه هم خیلی لغزان بود . یک عده آدمهای باز همینطور روش فکر و آزادیخواه و اینها را جمع کرده بود ولی در تماشای سیاسی با چپ افراطی ایران بود . میخواست و این روایی همیشگی هدایت متین دفتری بود که میخواست پدر روحانی چپ ایران بشود و چونکه خودش یک چهره غیر افراطی هست درنتیجه همیشه یک جمعی را کشیده دنبال خودش، وقتی تظاهراتی خبر کرده ولی خواسته پدر روحانی یک گروه دیگری بشود و آن گروههای افراطی مثل چریکها و مجاهدین هم سنتا" با آدمهای مثل هدایت متین دفتری کاری ندارند . احتمالاً" از او استفاده تاکتیکی خودشان را میکنند . اینست که جبهه دموکراتیک هم وقتیکه حمایت کافی از این گروههای تشکیلات دارندید طبعاً "فرو ریخت ، صنه" مبارزات سویل علی خیابانی هم تنگ شده بود و نمیتوانست آن جمعی را هم که قبلاً" بیرون میکشد بیرون بکشد با تظاهرات با آیندگان، واقعاً "دیگر مسئله خطر جانی و اینها مطرح بود .

سؤال : من دوباره میخواهم برگردم به عقب چون برای من خیلی جالب بود این

مطلوبی که شما گفتید توی دادگستری .. خانم ناطق و این جریانا ت خانم ناطق یک نفر بود و چطور همه را داغان کرد یعنی نشد در مقابلی شما مقاومت بکنید؟

خانم فقیه : برای اینکه آنهای دیگر ... هیچکس همیگررا نمیشناختند من اسم پروین خواجه نوری را دفعه اول بود می شنیدم احتمالاً او هم دفعه اول بسود می شنید "نسرين فقیه" من درست است که میتوانم دریک جمع و دور میز راجع به مسائل مسکن ایران خیلی مطمئن از خود یک ساعت حرف بزنم با ۱۵ نفر سران مملکتی ولی هیچوقت نرفته بودم بالای میز و از آزادی و از مسائل سیاسی صحبت کنم . سیاست مداری واقعاً یک پراتیک است ، در آن جمعی که ما آنجا بودیم این آدم این پراتیک را داشت دوم اینکه من شدیداً معتقدم که "المان" élément های هیسترنیک که خوب توی همه آدمها کم و بیش هست در ایشان " دوز " dose زیادتری دارد بنا براین یک جور بهتری میتوانست مسحور بکند آن جمع خود باخته را ، ما در واقع گیج بودیم اتفاقی که بسرمان آمده بود مثل اینکه شما یک عدد ای را جمع کنید همه یک سنگ محکمی بخورد توی سرشان . این آدم آدمی بود هوشیار ، بیدار نمیدانم از ساواک کتک خورده ، سین جیم پس داده ، با تجربه ترازه هم در پستی و بلندی های سیاست . و خوب ما ده ۱۵ نفر بیشتر نبودیم . شاید اگر همین نطقی را که نه خیر : ساکت شوید و برگردید بخانه هاتان ، اگر که میآمد در حیاط ، در صحن کاخ دادگستری میکرد شاید توده زنها " بون سانس " bon sens بیشتری داشت و قبول نمیکرد . ولی در اساس بهم زد اصلاً ماجرا زنان را . یعنی شاید سازمان دادن یک جریان مستقل زن را .

سؤال : ولی خانم خواجه نوری ، اگر اشتباه نکنم ، وکیل دادگستری هستند و خانم افضل هم حقوق خوانند میدانید بالاخره ...

خانم فقیه : خیلی ... ولی اینها خانمهای بودند محترم

سؤال : می شناسم شان ... میدانم ..

خانم فقیه : در زندگیشان آمدند سر یک کاری .. این کار را کردند با منطق و

استدلال 'نمیدانم' با یکنوع بлагتی که خاص یک وکیل دادگستری است اینها و بعدهم این رادیکالیزم چپ ... چپ رو این زن های امثال هماناطق همه ما هارا مثل یک آدمهای و بازده و همکار با رژیم سابق و فاسد و نمیدانم فاحشه إما یک همچنین چیزهایی هم پشت سرمان بود، میدانید!

سؤال : شما بعداز انقلاب که آمدید به خارج هیچ برگشتید با ایران

خانم فقیه : بله مرتب سالی یکدفعه رفتم

سؤال : بعد وقتی که میرفتید ایران را چطور میدیدید چه اثری روی شما می گذاشت .

خانم فقیه : خوب دیگراینرا همه میدانند، دیگر ایران همینطور مثل یک ماشین از کار افتاده ای که کسی گردش را هم نگرفته باشد خیلی " تریست " بود دیگر چون اگر یک کشور سنتی بود که ساختش و نظماش بهم نخورده بود ، یک عده آمده بودند یک عدد رفته بودند، خوب الان می گفتیم هنوز مردم دارند زندگی خودشان را میکنند ولی یک ... . من مثال دیگری ندارم ولی ماشینی است که نمیدانم شما بدنه ماشینی را که نصفه کاره ساخته شده باشد دیده اید یک همچنین چیزی است که وسط راه از تکمیلش واستفاده کردن از آن گویا پشیمان شدند و ولش کردند یک چیز خیلی رعب آوریست واقعا " تجربه خوبی نیست .

سؤال : چون آنها را که آنجازندگی میکنند میگویند کم کم عادت میکنند با آن وضع و برای آدمهایی که از خارج میروند ایران خیلی سخت است .

خانم فقیه : خیلی .. من یک چیز ، البته باید با این موضوع زیاد اهمیت نداد ، ولی چون امروز همه اش داریم صحبت های خصوصی و حالات و امپرسیون ها را میکنیم من میگویم که یک چیزی که خیلی ناراحتم میکند اینست که از دوستهایم که در ایران مانند خیلی دور دارم میشوم . برای اینکه مادر اینجا باز باید برداشت خیلی منطقی ، آینده نگر و ترقیخواه به آینده ایران فکر میکنیم آنها

یواش یواش بدون اینکه خودشان بدانند مثل یک زهری که قطره قطره ریخته باشد توی غذا .. یواش یواش به بدیهای جمهوری اسلامی حتی تن دادی، آن بدی خودت میشود دیگر " مثل شووی نیسمی " که مثلاً من تو مردهای دور و برم در تهران، توی این سفر اخیر دیدم که بانواع مختلف می‌آیند بیرون مثلاً بزنان می‌گویند با با این کار که دیگر با این بدیختی و پول کم و نمیدانم توی سرت بزنندو اینها نرو دیگر" میدانید یک جوری یعنی مردهای ما هم دیگر به زنانها یشان می‌گویند دیگر نرو سرکار . و شما میدانید که سختی ، بی غذائی کشیدن ، تقلب دور و برآدم را محاصره کردن ، آدم کوچک میشود دیگر ، این خیلی مرا ناراحت می‌کند.

سؤال : نمیدانم شما عقیده تان چه هست، همان زمان‌های قدیم هم ظاهراً به‌حال مسئلهٔ چادر و این چیزها نبود وزنها آزاد بودند و کار میکردند و اینها و مردها هم خیلی ادعای برابری، آیا بنظر شما خیلی بیشتر اینها تظاهر نبود "لامد" بودن نبود مردم واقعاً همان نبودند که الان نشان میدهند، خیلی هایشان آنهاشی که شما می‌شناختید توی دور و برтан ، دوست‌هاتان .

خانم فقیه : آخر شما میدانید در مردم شناسی مدرن، مد یک مقولهٔ خیلی مهمی است، ممکن است یک مد اجتماعی باید پنجاه سال هم مردم رفتار بکنند و هرگز هم این عمیقاً "از هیچ‌کدام آنها نشده باشد . ولی این معنی اش این نیست که این بد بوده یا سطحی بوده ، من مطمئنم که الان این چهره زن اکتیو ، با هوش مسلط به مسائل اجتماعی و مسلط به مسائل سیاسی، مجرد زندگی می‌کند که مثلاً در فرانسه یک .. یک "سیستم دومد" هست . من مطمئنم که اکثریت مردها یا زنهای فرانسوی ته دلشان نمیخواهند یک همچنین چیزی را ولی خوب "سیستم دومد" خیلی مهم است و این چیزی بود که محمدرضا شاه اصلاً خودش معتقد نبود برای اینکه یادتان است مصاحبه‌ای که با اوریانا فلاچی کرد و دلش میخواست که ایران این شکلی باشد . این خوب است دیگر ، اصلاً همین خوب است بیشتر از این‌هم نمیشد انتظار داشت از یک جامعه‌ای . مهم اینست که سیستم دومدها بسمت آینده باشند آنوقت از تویش بچه‌ها ممکن است عمیق‌تر اینطوری بیایند بیرون .

سؤال : خوب به‌حال این سیستم جدید هم زن را بکلی کنار گذاشته و بطریق خودش

از آنها استفاده میکند مثلاً "خواهران زینب و نمیدانم .. باز هم زنها میروند رای میدهند و میدانید یک چیزهایی را ولی خوب ..

خانم فقیه : خوب این تناقض این رژیم است که از یک طرف میخواهد اسلامی باشد از یکطرف احتیاج بیک توده ("پولی تیزه" شده، حاضر و فعال دارد . بنا براین خیلی هم شکلهای کلاسیک آوردن زن به میدان سیاست را استفاده میکند . فاشیست‌ها هم همین کار را میکردند وزن ابزار ... زن بعنوان "ماس" نه بعنوان "اندی وی دو" خیلی در تاریخ از زن استفاده سیاسی شده .

سؤال : خانم فقیه من میخواستم بپرسم از شما که هیچ دوست زن دارید برای اینکه من متوجه شدم که شما رقیب زن خیلی داشتید یعنی از صحبت‌هایی که کردم با بقیه برای اینکه یک کمی شما را بشناسم و بتوانم بیایم با شما مصاحبه بکنم خیلی معذرت میخواهم از این سؤال .

خانم فقیه : نه خواهش میکنم . من بهترین دوست‌هایم زن اند . آدم زن دوستی هستم نه بمعنی یک "اوبژه" (object) خارجی که شبیه من هست بلکه هیچ راه دیگری برای دریافت جهان از مسائل بزرگش تا مسائل کوچکش نمی‌بینم جز از پنجرهٔ زن و با "فمی نیزم" (feminism) هم باین دلیل عجین هستم با ادبیات "فمی نیستی" غربی باین دلیل عجین هستم باز نهایاً یک نوع همدردی دارم که شاید با مردها ندارم رابطه ام با مردها خیلی میشود گفت رابطه ذهنی است و شاید اگر رقابتی هست آنجا باشد . ولی مثلاً یک زن ساده را که فقط با غریزه‌ها یش و حس‌ها یش زندگی میکند بعنوان نزدیکترین دوستم میتوانم انتخاب بکنم شاید برایم مشکل باشد که این نوع نزدیکی را با مردهم داشته باشم و یک اتفاقی که خیلی شاید در ۵، ۶، ۷، هشت سال اخیر برایم افتاده و خیلی خوشحالم اینست که با زنهای برجسته آشنا شدم چه ایرانی ، چه خارجی هم از نظر فکری هم از نظر شغلی و کاری و دیگر فکر نمیکنم که مهمترین صحبت‌ها را "حتماً" باید با برخی از مردها داشت و شاید مهمترین جلسات لحظه‌ها حتی چیز یا دگرفتن‌های من بسیاری از اوقات باز نهایاً بوده (یا یا نوار یک ب)

## شروع نوار ۲

سؤال : راجع بمردها چطور دوست‌های مرد زیاد دارید.

خانم فقیه : بله ، خیلی خیلی طبیعتاً " دیگر مثل همه " مردم

سؤال : نمیدانم چرا من این سوال را از شما کردم خیلی خصوصی ولی

خانم فقیه : نه اصلاً هیچ، من اصلاً فکر نمیکنم چیز خصوصی با آن معنی، من فکر میکنم خصوصی ترین سوالی که شما از من کردید و مرا ملتهب کرد رابطه مادر م بود با این مسئله چادر واپسها برای اینکه آنجا واقعاً " یک شکست خیلی عمیقی بود دیگر ولی بقیه اش تجربه‌های زندگی اند . البته وقتی که ایران بودیم مثلاً " خوب من خیلی رعایت میکردم که با همکارانم یا مردهایی که جالب بودند دو میخواستم ببینم شان وزن دارند خیلی رعایت میکردم که تنها نیاز نرم نهار بخورم همیشه یک مسائل اینطوری بوده همیشه .

سؤال : و شما رعایت میکردید ؟

خانم فقیه : خیلی ، رعایت نمیکردم که ... اختیار دارید سنگسار میکردند خیلی رعایت میکردم ولی خوب فکر میکنم که یک جامعه ای بوده که خیلی تویش زندگی‌های مختلف نمیدانم ملیت‌های مختلف اینها نبوده ، خیلی ایرانی ، ایرانی که ما می‌شناختیم حتی " کنفورمیست " است (conformiste) و یکذره که شبیه خودش و دوره برش و همسایه اش نباشی واپسها یکذره میترسد من فکر نمیکنم ترسو بوده اگر که شما حس کردید که نسبت بمن ... ترس از یک چیزی که نمی‌شناشیم برای اینکه احتمالاً اگر از یکی از زنهاشی که از دوستان من هستند بپرسید، آنوقت برایتان خواهد گفت که این چه جور آدمی است . در چهار جمله میتوانم حتی بشما بگویم چون ... که ... آدمهای نزدیک من راجع بمن چه فکر نمیکنند .

سؤال : نه برای اینکه شما شهرت یک زن خیلی آزادی را داشتید خوب طبعاً " یک

زنی که شوهر نداشته باشد و تنها زندگی بکند و اینها خواه ناخواه وزندگی خودش را هم بکندوکار بکندواینها میدانید این . خیلی...

خانم فقیه : آخر آزادی که ... من مجبورم دیگر اینجا برایتان یک مثال خیلی خصوصی بز نم یک آقائی که... بوی فرنند من بوده مثلًا در ۱۸ سالگی بعد از بیست سال اینجا بمن تلفن کرد و آمد مرا دید و آمد خانه من تنها نشسته بودیم و بعد از یک ربع پرید بمن حمله ... از آن حمله های کلاسیک .. گفتم چه خبر هست و اینها .. گفت میخواهم بعد از اینهمه بالاو پائین و اینها مردهای مختلفی که توی زندگی تو بودندواینها ببینم که حالا چه مزه ای میدهی . گفتم که والله دوست من اصلاً آنطور که تو خیال میکنی نیست احتمالاً از نظر تعداد اگر بخواهیم حساب بکنیم تجربه های من یک صدم تجربه های توهمند نیست برای اینکه راهی که من در زندگیم رفتم اتفاقاً آدم را مشکلت و مشکلت " سلکتیو " تر (selective) و خیلی جستجو گر خیلی تجربه های خاصی میکند . اینکه بکلی این حرف برایش تازه بود و خیلی معذرت خواست . من فکر میکنم شهرت آزادی در واقع باید این مصرع دوم را هم پشتش گفت که: اینست اگر آزادی هست .

سؤال : بله ، ولی معمولاً متوجه نمیشوند یک جور " کلاسه " میکنندواینرا من خیلی دیدم که روی زنها اغلب این .. اشتباه پیش میآید .

خانم فقیه : مردهای ایرانی هم همینطور خیلی می ترسند مردهای ایرانی فکر میکنند الان که با تو تنها بمانند چه اتفاقات عجیبی خواهد افتاد بعنوان یک زن آزاد . خوب دیگر این چیزها با این زودیها با این رژیم و با آن رژیم عوض نخواهد شد ولی خوب تردیدی نیست که الان راهی که الان ایران دارد پیش میروند کمکی نخواهد کرد به حل این نوع مسائل . بچه های ما را دوباره از هم سوا کردند توی مدارس دوباره اینقدر زن بعنوان " اوپزه سکسوئل " (objet sexuel) مطرح شده، اینست که کار بهیچوجه درجهت ساده شدن نیست در ایران .

سؤال : ببینید میگویند که این انقلاب یک مقداری همان که گفتید شما اشتباه بوده، نمیدانم گمشدن هویت بوده، که هویت خودشان را توی اینها پیدا کردن دواینها

و یک جور دیگر هم که اینرا تجزیه تحلیل کردند گفتند که میخواستند هرچه که توی این جامعه زمان پهلوی اتفاق افتاده بود مردم میخواستند اینرا دوربریزد قبول نداشتند یک چیز تحمیلی بود اینرا شما راجع باان چه فکرمیکنید.

خانم فقیه : بنظر شما این مطلق گرایی نیست

سؤال : منکه میگوییم برای من قابل قبول نیست ولی میخواستم ببینم شما چون توی آن متن بودید توی انقلاب بودید توی اینها، با مردم راه رفتید و میدانید با همه جور طبقات میخواستم ببینم نظر شما چه هست شما چه فکر میکنید .

خانم فقیه : ببینید وقتی یک جامعه ای روی خودش تفکر نداشته باشد بدلایل مختلف یکی همان تغییرات عجیب سریع، یکی اینکه خوب نمیشد منکر این شد که کار سیاسی در ایران الا درجهت حزب رستاخیز و خلاصه در راههای دستوری ، کارسیاسی در ایران نمیشد . کار فرهنگی خیلی خیلی در کا نالهای محدودی انجام میشد

سؤال : شما همین ، روی کارهای فرهنگی خیلی صحبت هست .

خانم فقیه : بله ،

سؤال : روی تمام کارهای فرهنگی که میشد آن دعوتهاشی که میشدا ز ایران شناسهای که میآمدند ، جشن و هنر ... همه اینها .

خانم فقیه : ببینید همه این کارها بنظر من در شرایط ... در شرایطی که شما اهل مملکتی هستید ، ثروتمند، درحال رشد، با اینهمه جوانهای تحصیلکردهای که دارند میآیند و میخواهید برای اولین بار بعداز دوشه قرن دوباره درهای ایران را بسمت یک فرهنگ جهانی باز کنید، همه اینکارها درست بود ، یعنی همه این ایده ها درست بود، منتهی اینجا و آنجا جنبه تجمل پرستیش میچربید به محتوای آن من هنوز م که هنوزه فکر میکنم تمام کارهایی که مثلًا، من خودم توی کار فرهنگی بودم دیگر، در موزه واقعاً اگر این موزه علیا حضرت شهبانوی ایران

مدیر عالیش نبود خیلی کمتر صدمه میدید . یعنی این دخالت اینها وهمه جا بودن این خانواده سلطنتی واينکه يك جوری خلاصه رنگ خودشانرا بهمه چيز پاشیدن باعث شد که وقتی ملت از اينها اشبع شد تمام ساختمان جامعه را بریزد دور . ببینید مثال ساده اش اينست که سه سال پيش مردم فرانسه، واقعا "سوسيالizم" نمیخواستند ، از ریخت زیسکار، شما بودید فرانسه و شاهدید، اصلا" از ریخت "زیسکار دستن " عاجز شده بودند .. منتهی يك جامعه ای که ساختمان های اجتماعی و فرهنگیش سرپای خودشان هستند این فرد بخصوص را دفع میکند و يك کار دیگر میکند ، حالا اشتباه میکند یا درست میکند ولی خودش را دیگر تخریب نمیکند ما بقدری يك-فردی شده بود کارمان که همه کارهایی که بعنوان ترقی در ایران انجام میشد رنگ اينها با آن پاشیده بود که درنتیجه وقتی که اينها رفتند دیگر هیچ اصلا" حرف نمیشد زد . باور کنید که مسئله حفظ آثار تاریخی در ایران حفظ محله های قدیمی .. اینقدر شهبانو رفته بود اينها را گفته بودکه دیگر آدمهای اهل حرفه ما دیگر نمیتوانستند بروند و حرفشانرا بزنند.. اينها همه تعریف علمی دارد، يکنوع سوخته بودند معانی در ایران ، معانی که همراه با ترقی آمده بود سوزانده شده بودند از طرف دیگر نمیتوانم بگوئم هیئت حاکمه فقط خانواده سلطنت ، برای اينکه مردم ایران با هیئت حاکمه اصلا" کارند اشتند. يکنوع قبول داريد شما که يکنوع حساسیت، يکنوع هیستری ضد شاه و ضد پهلوی بود وايکاش میشد که این خانواده بروند و اين چيزی را که اينها چه خوب و چه بد ساخته بودند بشود در ایران ادامه داد . ولی خوب مارفتیم در يك "پروسه" تخریب دیگر، پشت سرش . من بهیچوجه قبول ندارم که همه کارهایی که میشد بد بود من فکر میکنم ایرانی رفت توی يك پروسه خود تخریبی که همه کارهای را که قبل خودش کرده بود بعد بد شد اصلا" ... خوب کی کرده بود همه این کارهارا .

سؤال : خیلی متشرکم خانم فقیه خیلی شما را خسته کردم خیلی ممنونم .

خانم فقیه : قربان شما ، مرسی

بنیاد مطالعات ایرانی  
Foundation for Iranian Studies

INTERVIEW WITH NASRIN FAQIH

PARIS, November 15, 1983

INTERVIEWED BY SHIRIN SAMII

COPYRIGHT © 1984 FOUNDATION FOR IRANIAN STUDIES  
All rights reserved. No part of this work may be  
reproduced or transmitted in any form by any means,  
electronic or mechanical, including photocopy and  
recording or by any information storage or retrieval  
system, without permission in writing from the Oral  
History Office, Foundation for Iranian Studies

4801 Massachusetts Avenue, N.W., Suite 670  
Washington, D.C. 20016, Telephone (202) 686-1212

## PREFACE

This manuscript is the product of a series of tape-recorded interviews conducted for the Oral History of Iran Program of Foundation for Iranian Studies by Shirin Samii with Nasrin Faghih in Paris, France, in November, 1983.

Readers of this Oral History memoir should bear in mind that it is a transcript of the spoken word, and that the interviewer, narrator and editor sought to preserve the informal, conversational style that is inherent in such historical sources. Foundation for Iranian Studies is not responsible for the factual accuracy of the memoir, nor for the views expressed therein.

The manuscript may be read, quoted from and cited only by serious research scholars accredited for purposes of research by Foundation for Iranian Studies; and further, this memoir must be read in such place as is made available for purposes of research by Foundation for Iranian Studies. No reproduction of the memoir either in whole or in part may be made by microphoto, typewriter, photostat, or any other device.

#### BIOGRAPHICAL NOTE

Ms. Nasrin Faqih was born in Tehran in 1943. She studied at Jean d'Arc School in Tehran. She later studied architecture and received a diploma in this field in Italy. After working for a year at the Plan and Budget Organization on her return to Iran, she travelled to the United States where she studied Islamic Architecture at Yale University.

While writing her thesis on the Architecture of the City of Isphahan, she was offered a job as the head of a team of forty architects and draftspersons who were preparing the Master Plan for the city of Isphahan. She worked on this project from 1973-1975. At this time she moved to Tehran to establish her own firm. As the president of that firm, she participated in the planning of the Architecture section of the Museum of Contemporary Art.

Ms. Faqih was early involved in the revolutionary wave which began sweeping the country. She participated with enthusiasm in a number of demonstrations and took part in interviews with foreign journalists. Later she became disillusioned with the revolution and tried to assist in organizing the women's demonstrations against the Islamic regime's compulsory veiling edict. She recalls her experiences with some leftist leaders who effectively destroyed this movement by preaching unity with the Islamic regime's battle against imperialism.

Ms. Faqih's recollections illuminate the trends of thought of certain Westernized intellectual and professional elements in the country, who, although quite intrigued by professional, cultural and economic possibilities offered by the regime, joined the opposition in the hopes of gaining fuller participation in the political affairs of the country. The memoir also sheds light on the women's confused and conflicting roles in the Islamic revolution.

CONTENTS OF THE INTERVIEW WITH NASRIN FAQIH

<u>SUBJECT</u>	<u>PAGE</u>
Educational background, overview of career in Iran	1
Religious background of the family, mother's grandfather, Ayatollah Kashani	2
Father's background, anti-Pahlavi and radical political tradition in the family	3
Growing up with the cultural contradictions caused by the conflict between tradition and modernism	4-6
First impressions of the West	7
Work at the Plan Organization	8
Marriage, childbearing and divorce	9
Living with an Iranian professor while attending Yale University	10
Being drafted to work on the Master Plan of the city of Isphahan, noticing the changes in the lives of women in the few years of absence from Iran	12-13
The Universality of the abandonment of the veil in pre-revolutionary Iran making it appear safe to use it as a political symbol, without fear of religious commitment	14
Lack of political awareness leading to a mistaken opinion of the impact of the religious component of the revolution, lack of honesty in the organizers of the demonstrations who allowed the appearance of women in tennis outfits at first, yet later rejected unveiled women	16
Underestimating Khomeini, disenchantment with the revolution beginning with the realization of the nature of the occurrence on the day the Shah left Iran through the demonstrations which took place on that day,	17
Supporting Bakhtiar as the last hope, religious groups begin to separate themselves and dominate the demonstrations	18-19
On-going contact with foreign reporters and the false image of the nature of the revolution relayed to them by the intellectuals	20
Participation in women's anti-chador demonstrations at the Ministry of Justice	21

CONTENTS OF THE INTERVIEW WITH NASRIN FAQIH

<u>SUBJECT</u>	<u>PAGE</u>
The role of leftist groups in suppression of the women's uprising in the name of support for the anti-imperialist forces	22-24
Women's anti-regime demonstrations--the first against Khomeini, inter- viewee's mother's participation in demonstration,	25-26
Appeal of the democratic front because of its anti-religious stance and the role of Hedayyat Matin-Daftari, whose moderate image was used by various leftist groups	27
Homa Nateq's destructive role in the demonstrations, Iran after the revolution and absorption of various groups whose consent to the practices makes them accomplices	28-30
Attitude toward feminism, relationship with women friends, men's attitude toward a liberated woman	31-33
Attitude toward previous regime and its achievements	34-35

FAQIH, NASRIN

Name	Page
Abadiyan, Bahman,	8-9
Afzal, Homa,	24, 28
Bakhtiyar, Shapur,	18-19
Eshraqi, Ayatollah Shahaboddin,	21
Faqih Family,	3
Farmanfarmaiyan, Khodadad,	8
Hirad Family,	3
Kashani, Ayatollah Seyyed Abol-Qasem,	2
Khajenuri, Parvin,	24, 28
Khomeini, Ayatollah Seyyed Ruhollah,	16, 17, 25
Matin-Daftari, Hedayatollah,	27
Nasiri Family,	3
Nateq, Homa,	23, 24, 28, 29
National Democratic Front,	26-27
Pahlavi, Mohammad Reza Shah,	8, 15, 18, 30, 35
Pahlavi, Queen Farah,	15, 34
Pahlavi, Reza Shah,	3
Pakdaman, Homa,	23, 24, 28, 29
Parsa, Farrokhru,	5
Plan and Budget Organization,	8-9
Revolution of 1978-79,	14-23, 25-28, 33-35
Saffari Family,	3
Sazeman-e Cherikhay-e Fada'iyan-e Khalq-e Iran,	20, 23, 24
Tonekaboni Family,	3